

شادی‌ها و غمگنی‌های مترجم:

خوانش و تحلیل انتقادی آرای ترجمانی خوزه اورتگا گاست

محمد رضا لorzاده (دانشجوی دکتری ترجمه دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

m.lorzadeh@gmail.com

چکیده

گاه جدل بی‌حاصل و غیرکاربردی در زمینه معنا به مباحثی چون ترجمه افراطی کواین کشیده می‌شود که در آن، معنا نه طی تعامل بین‌افردی، بلکه به صورت رفتارشناسانه و طی ارتباط میان عمل و بافتار حاصل می‌شود و معنا دست نیافتنی تصویر می‌شود. در این میان، فیلسوف اسپانیایی، خوزه اورتگا ی. گاست کمی از این فضای منطقی محض دوری می‌گزیند: وی هرچند همه امور بشری را در عین محتمل بودن دست‌نیافتنی می‌شمارد، نسبییت عام حاکم بر ارتباط درون‌زبانی و بین‌زبانی را پذیرفته و بسط می‌دهد و تعامل زبانی را عامل مفاهمه‌گوش‌وران زبان می‌داند. به زعم وی، سهل و ممتنع بودن برقراری ارتباط باعث تن دادن ساده و بی‌پیرایه آن به تحلیل نمی‌شود و ترجمه نیز باری افزون بر ارتباط نخستین بر گردن مترجم می‌گذارد تا در فضای سکوت زبانی وارد شود و با ناگفته‌ها انتقال معنا کند. این مقاله ضمن تبیین و تحلیل نقادانه تفصیلی آرای مذکور، الگوی ترجمانی ارائه شده از سوی اورتگا را به تصویر می‌کشد و کاربرد آن را در عمل ترجمه بررسی می‌کند. در پایان و پس از مذاقه در این نظرات می‌توان نتیجه گرفت که توجه فراوان اورتگا به بافت و کلان‌اندیشی نظری وی گاهی باعث می‌گردد که اهمیتی شاید بیش از واقع به ناگفته‌های درون و بین‌زبانی داده شود و برای مترجم نقشی برساننده و ابداع‌گر قایل شود که شاید در مورد ترجمه ادبی صادق باشد، ولی نادیده گرفتن اینکه بخش اعظم عمل ترجمه در حیطه متون غیرادبی است، نقش و رسالت مترجم را دچار انحراف و دگرگونی بسیار می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خوزه اورتگا گاست، شادی‌ها و غمگنی‌ها، سکوت، میانجی‌گری، نسبییت عام، ارتباط

بین‌زبانی.

مقدمه

خوزه اورتگای گاست (۱۸۸۳-۱۹۵۵؛ مادرید)، فیلسوف اسپانیایی و دانش‌آموخته دانشگاه مادرید، در بدو امر بسیار تحت تأثیر آرای نوکانتی^۱ قرار داشت و سپس با بلوغ فکری و با نگارش کتاب‌های *آدم در بهشت*^۲ (۱۹۱۰)، *غورهای کیشوت*^۳ (۱۹۱۴) و *بن‌مایه مدرن*^۴ (۱۹۲۳) از این مفاهیم دوری گزید. گاست زندگی شخصی را واقعی بنیادین می‌دانست و مفهوم خرد محض را با خرد به مثابه کارکرد حیات و حقیقت محض را با دیدگاه فردی جایگزین کرد؛ در حقیقت، حرکت وی از اوج نظریه‌پردازی محض به آن چیزی است که در واقع روی می‌دهد. وی با وام‌گرفتن بن‌مایه‌های نظریات فلسفی قرن هجدهم میلادی آلمان و اعمال آن بر زمینه‌هایی چون زبان‌شناسی و ترجمه، بنیان فلسفه خود با عنوان «عقل حیاتی»^۵ یا «اساس عقل‌گرایی»^۶ را بنیان نهاد. نظریه وی بیش‌تر درباره زوال اسپانیا و در حیطه گسترده‌تر، پیرامون مسائل فرهنگی اروپا و همچنین مشکلات ملموس تاریخی بود (گراهام، ۱۹۹۴: ۲۲۹). وجه غالب این نظام تفکر تکیه بر استدلال و حیات بود که هر دو در تضارب آرای گاست با هم‌عصران خود جایگاه بسیار ویژه‌ای داشتند. گاست مانند فیلسوفانی چون اوانامونو، کی‌یرکگارد و الهیات‌دانان لیبرال پروتستان، هستی را منازعه‌لایتناهی میان حیات و عقل می‌دانست: «حیات، زندگی پس از مرگ را صحنه می‌نهد و عقل آن را رد می‌کند» (گراهام، ۱۹۹۴: ۲۳۸).

۱ این نحله که در دهه ۱۸۶۰ جانی دوباره به کانت‌گرایی در دانشگاه‌های آلمان دمید، به دنبال احیای نظریات امانوئل کانت از بطن علوم طبیعی بود. هرمان فن هلمهولتز مطالعات فیزیولوژیک درباره حواس را در مورد اهمیت چیستی معرفت‌شناسانه درک محیطی به کار گرفت که در *سنجش خرد ناب* (۱۷۸۱) مطرح شده بود. نوکانت‌گرایی در اوایل قرن بیستم و با مکتب ماربورگ به اوج خود رسید که نظریات افرادی چون هرمان کوهن (۱۸۴۲-۱۹۱۸) و پائول ناتروپ (۱۸۵۴-۱۹۲۴) در این حیطه قرار می‌گیرد. این افراد در حقیقت طبیعت‌گرایی هرمان فن هلمهولتز را واگو و بر اهمیت حکمت متعالیه تاکید کردند. ارنست کاسیر، یکی دیگر از چهره‌های مکتب ماربورگ، اصول کانت را ناظر بر کل پدیده‌های فرهنگی قلمداد کرد. نوکانتی‌ها بسیار تحت تأثیر پدیدارشناسی ادمون هوسرول و آثار اولیه مارتین هایدگر قرار داشتند (برای اطلاعات بیش‌تر ر.ک. فرهنگ فلسفی روتلج، ۱۹۹۸).

2 *Adam in Paradise*

3 *Quixote's Meditations*

4 *Modern Theme*

5 vital reason

6 ratiovitalism

نظریات و آرای عمومی

گاست پس از سال‌ها بحث و مذاقه در چیستی و چونی ذات هستی و در طبق قیاس نهادن آرای خود و هم‌عصرانش، بحث‌های الهیاتی را به کناری نهاد و بیش‌تر بر موضوع فرهنگ تمرکز کرد؛ وی با تحقیق در نظریات زیمیل دریافت که تفاوتی میان حیات به مثابه فرآیند (مطابق آرای داروین‌گرایان، نیچه و برگسون) و حیات به مثابه اصلی فرهنگی وجود دارد و فرهنگ تجلی‌گاه اختلاط هر دوی این رویکردهاست (داست، ۱۹۸۹: ۱۴۲). در کتاب *بن‌مایه مدرن*^۱ (۱۹۲۳)، گاست به تصریح بر این مسئله صحه می‌گذارد که «نه تنها حیات باید فرهنگ‌مند شود، بلکه فرهنگ مسئله‌ای حیاتی است» (اورینجر، ۱۹۹۸، پ ۲). وی از نظام منطقی کوهن بهره می‌جوید تا به درک حیات نه به مثابه جستجوی هویت بلکه دربرگیرنده منطقی علمی نایل آید. البته نباید چنین پنداشت که وی برداشت کوهن از منطق را راه‌حلی برای مشکل اثبات ذات خویشتن می‌داند (همان).

در مقابل این برداشت از منطق، یکی از مدافعان سرسخت کوهن به نام ناتروپ، نظر گاست را به صورت دیگر استدلال از طریق ارجاع به ذات خوبی و بدی جلب کرد. پیش‌تر، ارزش شناختی غور را (که هوسرل از آن به شهود یاد می‌کند) عموماً فعالیت خودآگاه در خالص‌ترین حالت می‌دانستند، حال آنکه ناتروپ اندیشه را الگویی ذهنی میان درک و شیء می‌داند که شهود بی‌پیرایه را می‌آلاید (گراهام، ۱۹۹۴: ۲۰۲؛ اویمیتو، ۱۹۸۲: ۷۶). گاست مسیری بینابینی برمی‌گزیند و نسخه‌ای تعدیل‌شده با نام «عقل حیاتی» پیشنهاد می‌کند: «من خودم و شرایط پیرامون هستم» که ارجاعی دارد به کشف شهودی فرد مبنی بر درک چگونگی شکل‌گیری منیت وی طی تعامل با محیط اطراف؛ این‌گونه است که عقل و حیات از نظر برآیند و بردار همبسته هستند (ماریاس، ۱۹۶۷: ۴۴۷).

آرای هایدگر در کتاب *فلسفه چیست؟*^۲ (۱۹۶۴) دربرگیرنده چهار مفهوم کلی است که به یاری گاست در تدوین چهارچوب فلسفی وی آمد: حیات من «واقعیت بنیاد ستیزانه»^۳ است که همه واقعیت‌های دیگر در آن فرصت ظهور می‌یابند؛ حیات من مسئله خودآگاه تحقق فردیت است؛ هدف انتخاب از میان خیل گزینه‌ها، اثبات خویشتن است؛ و مجموع همه این امکان‌هاست که آزادی مرا

1 *El Tema de Nuestro*

2 *What is Philosophy?*

3 radical reality

طی حیات تعریف می‌کند. از منظر روش‌شناسی، «عقل حیاتی»^۱ شامل سه مرحله است: طرح مسئله فلسفی، تقلیل مسئله به صورت پدیدارشناسانه و در نهایت، فهرست کردن استدلال‌های تاریخی برای آن (گراهام، ۱۹۹۴: ۳۸۳).

گاست در کتاب مهم خود *تاریخ به مثابه نظام*^۲ (۱۹۳۵) از مشکل نداشتن باور به پژوهش‌های علمی به خاطر نقصان در تعریف انسان سخن می‌گوید (مان، ۱۹۹۹: ۱۸۱). طی تقلیلی پدیدارگرایانه، وی این پیش‌داوری تاریخی را به چالش می‌کشد که انسان ماهیتی دارد که برای علم شناخته شده است؛ گاست مفهوم آدمی به مثابه روان یا تن را به خاطر نظرات طبیعت‌گرایانه خود رد می‌کند و از «واقعیت بنیادستیز» سخن می‌گوید که طبق آن حیات فرد واجد سه ویژگی اصلی است: داشتن کیفیت خودآگاه چالش‌برانگیز، تصمیم‌گیری از میان امکان‌ها و محدود کردن امکان‌ها، یعنی به فعلیت رساندن گزینه‌ها و امکان‌های پیش‌روست که شخصیت آدمی را شکل می‌دهد و تاریخ در حقیقت فرآیند تصمیم‌گیری طی زمان خواهد بود (گاست، ۱۹۸۵: ۴۸؛ رایان، ۱۹۹۱: ۳۴۷).

خوانش انتقادی - تحلیلی آرای ترجمانی

گاست با تکیه بر سبب‌عمل‌گرایی خود، در آرایش همیشه‌جانب وسط‌نگه می‌دارد و درون و ذات انسان و کلیه پدیده‌های مرتبط با وی را حاصل ارتباط دوسویه‌ای می‌داند که همیشه در حال جرح، تعدیل و تغییر است و به زعم وی، ثبات بسیار فراتر از دسترس انسان قرار می‌گیرد. از این رو، در نظرش، کلیه فعالیت‌های بشری از جمله ترجمه، غیرممکن و در عین حال غیرقابل اجتناب می‌نماید چراکه هر دو برتابنده موقعیتی سهل و ممتنع و فراتر از دسترس برای بشر هستند، بدین ترتیب که هر عملی در حوزه امور انسانی در تمنای آرمان‌شهر است و انگیزش‌های مضاعف برای غلبه بر این عدم امکان جز به تمناهای بی‌سرانجام نمی‌رسد چراکه آدمی دارای توانش‌هایی است که در حیطة آنها، درجه و احتمال حصول موفقیت تبیین می‌گردد و به خاطر همین محدودیت‌ها و افت و خیزها، بیش‌تر اوقات تلاش آدمی برای پاسخ‌گویی به مقتضیات امر مؤثر نمی‌افتد (گراهام،

1 vital reason

2 Historia como sistema

۲۰۰۱: ۲۰). بدین ترتیب پیش‌فرض اکثر امور بشری غایت منتهایی است که دور از دست‌رس می‌نماید و این وضعیت تلاشی است بی‌پایان برای رسیدن به آرمان‌شهری فراتر از توان انسان. به زعم گاست، ترجمه که در زمره امور دست‌نیافتنی و غیرمحمتمل قرار می‌گیرد، کاری طاقت‌فرساست که بار سنگینی بر گردن مترجم می‌نهد (کاسترو- پانیاگوا، ۲۰۰۰: ۵۴)؛ شاید این بار بر گردن وی هنگامی سبک‌تر باشد که پای علوم دقیقه و طبیعه در کار باشد، هرچند در همین موارد هم برخی اصطلاحات تخصصی و مفاهیم تن به انتقال و ترجمه نمی‌دهند (گاست، ۱۹۹۲: ۹۵). زبان به مثابه نظام نشانه‌های کلامی و توافق تاریخی افراد، برای همه گویش‌وران آن جامعه زبانی قابل پذیرش و درک است ولی اصطلاحات تخصصی به خاطر تخصیص و کلیشگی، تنها برای دسته‌ای خاص از افراد قابل درک است و این نقطه اتکا گاه باعث گسستی عمیق و ناباورانه میان زبان عادی و تخصصی می‌گردد. در نتیجه، پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه ترجمیدن بی‌شک منتهی به غور در مجرای ارتباطاتی بشر (کلام) و صحه گذاشتن بر حالت آرمان‌شهری آن می‌گردد (گراهام، ۱۹۹۴: ۳۵۴؛ گراهام، ۲۰۰۴: ۱۱۲؛ گاست، ۱۹۹۲: ۹۵) چراکه دست یافتن به ساز و کار و نسبیّت و قطعیت در ایفاد منظور و حفظ ساحت کلام مطابق با پیش‌زمینه موقعیتی هرچند در کاربرد ساده می‌نماید، ولی آن‌چنان جنبه‌های گسترده و مختلفی دارد که در تحلیل صرفاً جنبه‌ای از آن وانمایانده می‌شود. در نتیجه، موضع گاست جایگاه سهل و ممتنع زبان را تصویر می‌کند: از یک سو ارتباط آدمیان را ممکن و تسهیل می‌کند و گاه تخصیص، نوع خاصی از ارتباط را باعث می‌گردد و از سوی دیگر تن به تحلیل ساز و کار نمی‌دهد و بررسی همه‌سویه شکل‌گیری و رسیدن به منظور را غیرممکن یا در آرمانی‌ترین حالت بسیار دشوار می‌کند.

در این هنگامه ارتباط، نویسنده هوشمند در استفاده معمول از زبان جرح و تعدیل می‌کند تا به هدف و ایفای تعهداتش نایل آید؛ هر چه سبک از زبان روزمره و عادی انحراف بیشتری داشته باشد، بار بیشتری بر گردن مترجم برای انعکاس تفاوت‌های سبکی نهاده می‌شود چراکه مترجم تلاش می‌کند تا تمایز زبانی را از طریق ارجاع به اشتراکات (یا به قول هومبولت «صورت درونی»^۱ دو زبان) حل و فصل کند تا ارتباط حاصل آید (لازونسکی، ۱۹۹۹: سیزده). مترجمان همیشه سعی می‌کنند

موضوعات و مفاهیم خارجی را برای فرهنگ و زبان خودی متناسب‌سازی کنند تا قابلیت جایگیری یا امتزاج را در زبان مادری بیاید در حالیکه شکل عرضه معنا متفاوت خواهد بود و تاثیری کاملاً یا تا حدودی متفاوت در زبان مقصد بر جای خواهد گذاشت (گاست، ۱۹۹۲: ۹۶؛ وایت، ۲۰۰۳: ۱۰) و این دقیقاً آغازی بر فصل آرمان‌شهری ترجمه است که در عین مصالحه بین‌زبانی، نگاه‌داشت همان درجه ارتباطی کلام را ناممکن می‌کند و گرچه گاه توفیق نسبتاً جزئی در این زمینه شادی را برای مترجم به همراه می‌آورد، ولی غبن از دست دادن رشته اصلی سخن همواره با وی قرین و هم‌نشین خواهد بود.

گاست معتقد است از آنجا که کلام همان تعامل بین‌افردی است، سخن گفتن شخص با درک دیگری همراه خواهد بود ولی مترجم خود را غرق در انزوا می‌کند تا با انتقال فحوای کلام به میانجی‌گری بپردازد (میگنولا، ۲۰۰: ۸)؛ یعنی ارتباط دوسویه‌گوینده و مخاطب در اینجا به هم‌آوردی مترجم و متن برای میانجی‌گری میان نویسنده و خواننده ترجمه بدل می‌شود. این گفت و شنود مترجم و متن که باز در طبقه تعاملات اجتماعی جای می‌گیرد، نیاز به تعدیلاتی در بده‌بستان و تبادل تفکرات کلامی برای انطباق با ظرف مقصد دارد و هر گونه درک در این بجه‌بده نهایتاً با سکوت همراه خواهد بود. این سکوت همان استیصال ترجمیدن است چراکه عدم امکان این بازگردانی کلامی بر رنج و عدم امکان عمل می‌افزاید. البته این عدم توفیق و آرمان‌شهرگونگی در مورد همه تلاش‌های بشری صادق است (گاست، ۱۹۹۲، پ. ۹۷) بدین معنا که درک مترجم گاه سدی بر میانجی‌گری و دال بر این موضوع است که یا ادوات لازم برای انتقال این درک در اختیار مترجم یا زبان مقصد وجود ندارد و یا انتقال این درک نیازمند چیزی فراتر از بازگردانی کلام به کلام است.

گاست اعتقاد دارد آرمان‌گرایی در این حیظه بر دو دسته است، مثبت و منفی که هر دو واقعیت اصیل و طبیعی را جرح و تعدیل می‌کنند؛ انسان حین مواجهه زبانی با وقایع پیرامون، موانعی ارتباطی بر سر راه خود می‌بیند ولی آرمان‌گرایی منفی رسیدن به برقراری ارتباط را مطلوب و ممکن می‌سازد؛ درحالی‌که با وجود تخمین با درجات مختلف، آرمان‌گرایی مثبت احتمال کم‌تری برای برقراری این ارتباط قایل می‌شود. ترجمه در معنای دوم عملی پیشرو است و الگویی برای همه

فعالیت‌های بشری که رضایت خاطر به همراه دارد، ولو آنکه با نتیجه دلخواه همراه نباشد؛ به بیان دیگر، هرچیزی به خاطر سختی بی‌نهایت آن غیرممکن است که البته این حرف تضادی با شکوه ترجمه و وظیفه مترجم ندارد، زیرا آنچه به اعمال بشر معنا می‌دهد، دست و پنجه نرم کردن با طبیعت است و این همان مفهومی است که در آرمان‌گرایی مثبت و واقعیت‌گرایی خدشه‌ناپذیر به صورت ضمنی پذیرفته شده است. این نگرش مترجم را قادر به اتخاذ رویکردی معقول و بینابینی می‌کند چراکه پیش‌تر از امکان‌ناپذیری وظیفه‌اش آگاه است (گراهام، ۲۰۰۱: ۳۸؛ گاست، ۱۹۹۲: ۹۷). بر خلاف رویکرد مذکور، دیدگاه سستی حاکی از باور به هستی در دنیای واقع است که خود باعث جلوگیری از درک راستین می‌گردد. لازم به تذکر است که پذیرش امکان‌ناپذیری این وظیفه خطیر بسیار فراتر از صرف ترجمیدن معناست، چراکه برقراری ارتباط حتی در زبان مادری نیز الزاماً اتفاق نمی‌افتد و این خود عملی آرمانی است (گراهام، ۲۰۰۱: ۲۰؛ گاست، ۱۹۹۲: ۹۸). در نتیجه، گاست ضمن بیان این دو حدّ قطعیتِ عدم امکان و نسبتِ احتمالِ با پذیرش نقصان، قسم دوم را برمی‌گزیند تا تأکید کند که گرچه در آغاز ترجمه ناممکن می‌نماید، ولی انتقال بخشی از ارتباط رضایت‌خاطری برای مترجم به همراه می‌آورد و در عین حال او را باغبان از دست دادن اکثر یا بخشی از آن ارتباط باقی می‌گذارد.

البته تناقض در چنین آرمان‌گرایی محضی به هیچ وجه تقصیر انسان نیست و این وظیفه اندیشمندان است که از طریق دوری جستن از وظیفه پایه کلام (یعنی ارتباط) خود را در مقابل عموم مردم عرضه کنند چراکه مردم عادی همیشه آن چیزی را انتقال می‌دهند که فکر می‌کنند و این واقعیت از چشم آنها پوشیده می‌ماند که عدم انتقال و درک اطلاعات ارسالی آنها را به کنج اوهام می‌راند (توسی، ۲۰۰۳: ۳۸). بدین ترتیب، گاست بر درک فحوای بین سطور و همچنین بر اهمیت بافت و مؤلفه‌های فرامتنی تأکید می‌کند چراکه اعتقاد دارد سکوت حاوی درک بیش‌تری است، حال آنکه کلام همیشه با مؤلفه‌هایی غایب همراه است و زبان همه افکار محتمل را انتقال نمی‌دهد یا اینکه خود افراد نمی‌توانند واجد امکانات و آگاهی یکسان چه در انتقال و چه در درک باشند (گاست، ۲۰۰۲: ۶۲). افراد سعی می‌کنند در قالب کلام منظور خود را چه ناقص و چه کامل انتقال دهند، درحالی‌که افشای حقیقی ذهنیات هنگامی اتفاق می‌افتد که بخشی از کلام مسکوت یا ناگفته

بماند: هرچه کمتر گفته شود، تاثیرگذاری بیش تری خواهد داشت! بدین ترتیب، اگر هیچ نکته‌ای مسکوت نماند، دیگر زبان محمل افکار موردنظر نخواهد بود و ترجمه به خاطر ماهیت مشککش مجال میانجیگری نمی‌یابد (گراهام، ۱۹۹۴: ۱۸۵). گاست معتقد است که ارتباط همیشه ورای کلام اتفاق می‌افتد و رشته‌سختن از جایی که تن به سکوتی ناخواسته می‌دهد، خود را در معرض درک و مفاهمه قرار می‌دهد و مترجم دست بر قضا در همین فضای سکوت و خلوت درون‌زبانی و بین‌زبانی ارتباطی را برقرار یا تسهیل می‌کند.

البته گاست صراحتاً اذعان می‌کند زبان موجودیتی متقدم بر همه امورست که از طریق آن تنازع‌های بی‌پایان همه علوم طی پذیرا شدن کلیشه‌ها رقم می‌خورد. بنابراین، زبان خود را به همه گفت و گوهای بشر از طریق تصاویری تحمیل می‌کند که آگاهانه از طریق کلمات ناخودآگاه منتقل می‌کند و این همان طنز و دوگانگی نهفته در زبان است؛ یعنی برقراری ارتباط بیش از اینکه امری آگاهانه و خواسته باشد، چیزی نهفته در بطن سکوت و تصاویر است. در این بین، تمایز بین کلام و نوشتار همان محدودیت در بازنمایی واقعیت‌هاست چراکه تداوم لایتنهای گونه‌گونی صورت و حالت برقراری ارتباط باعث عدم موضوعیت هرگونه شباهتی می‌شود و نسبت را چه در زبان مادری و چه در ترجمه حکم‌فرما می‌سازد.

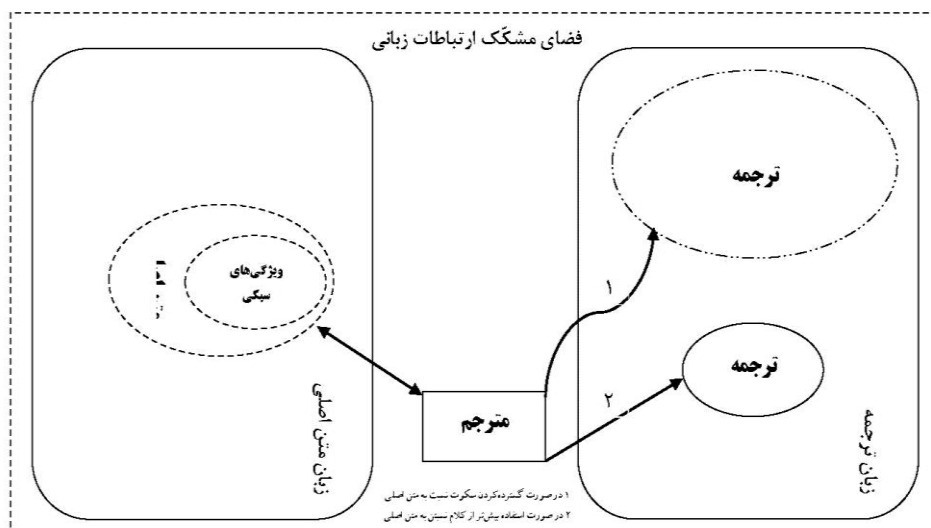
همین پذیرش گونه‌گونی صورت ضمن نگاه داشتن حد وصل ارتباطی، زبان‌ها را از لحاظ تمایز قابل شدن در اندوخته دانش پایه با یکدیگر متفاوت می‌سازد چراکه سخن گفتن دانش است و ما از همین طریق به انتقال تجارب اندوخته می‌پردازیم و هر قدر زبان فخیم‌تر و غنی‌تر باشد، این تجارب تراکم بیش تری خواهند داشت: این همان تقدیر کلامی است. سخن‌گویان راهی ندارند جز اینکه «اسیران رام گذشته» باشند و زبان را در حد و حدود پیش تر رقم خورده به کار برند (دوبسون، ۱۹۸۹: ۷۳؛ گاست، ۱۹۹۲: ۱۰۸). البته با اینکه گاست اشاره‌ای به این مسئله نمی‌کند، با ارجاع به کلام پیشین وی می‌توان استنباط کرد که به زعم وی زبان‌ها در داشته‌های بالفعل خود دارای تفاوت‌ها و قابلیت‌های گوناگون هستند ولی کاربرد سبک‌مند نویسنده شاید نقبی باشد بر داشته‌های بالقوه زبان تا اندوخته صرف گذشتگان و همین اندوختگی چندلایه است که میانجی‌گری مترجم را ممکن می‌سازد.

شلاپیرماخر ترجمه را راندن خواننده به سوی نویسنده یا برعکس می‌داند که در سویه نخست، با کسب و انطباق با عادات زبانی جدید برای خواننده همراه خواهد بود و در سویه معکوس به نقل مطلب، اقتباس و غیره می‌انجامد. پس ترجمه دیگر دستکاری جادویی متن اصلی نیست؛ چراکه انتقال فحوا با تکثیر خودایستای متن اصلی اتفاق نمی‌افتد و فرآیند ارتباطی در داد و ستد متن اصلی و مترجم و زبان مقصد و در قالب ترجمه اتفاق می‌افتد، نه صرف رابطه میان مترجم و متن. در مسیر نزدیک کردن ترجمه به متن اصلی، انتقال و حفظ ژانرهای ادبی نو باعث رهایی از اشتباه در درک متن اصلی و میانجیگری می‌شود و هرچه ترجمه کردن از نظر زمانی از زمان تألیف متن اصلی دورتر باشد، امکان تغییر و تحولات سبکی بیش‌تری به منصفه ظهور می‌رسند (گاست، ۱۹۹۲: ۱۰۸؛ شولت و بیگوئینت، ۱۹۹۲: ۳۶) چراکه سبک‌های معمول و کهنه روزگاری نو بوده‌اند و حال فاصله‌گرفتن همان فضای سکوت را ایجاد می‌کند تا مترجم بهترین راه را برای گفتن و مسکوت گذاشتن برگزیند.

گاست در توصیف این انتخاب، از جنبه‌های گوناگونی سخن می‌گوید که در ترجمه‌های مختلف یک متن (البته از طریق قیاس با متن اصلی) منعکس می‌شوند و هر یک جنبه‌ای از معنا را منتقل می‌کند. بنابراین، ترجمه روان و زیبا نیز بی‌شک سدی است بر برخی جنبه‌های معنا (چانگ، ۲۰۰۶: ۷۵۴) چراکه نامتعارف‌گونگی^۱ متن را از بین می‌برد. پس شاید بتوان نتیجه گرفت ترجمه خوب آنی است که جنبه‌های نامتعارف (سبکی) متن اصلی را نشان دهد و دارایی‌های معنوی گذشتگان را احیا کند؛ این مسئله بدان دلیل درست است که انتقال ارزش‌های زیباشناختی کلام اصلی لازم است و باعث دگربودگی نتیجه حاصل می‌گردد، حال آنکه نزدیکی ریشه‌ای دو متن و زبان، گاه باعث می‌شود محصول نهایی بهتر مورد پذیرش قرار گیرد (نکه‌مان، ۱۹۸۸: ۴۰۷) و البته گاهی باعث تداخل‌های معنایی بی‌جهت می‌گردد که جنبه‌های معنایی را کاملاً مورد تاخت و تاز میانجی‌گری مخمل قرار می‌دهد. بدین ترتیب، می‌توان الگوی ارائه شده از سوی گاست را این‌گونه تصویر کرد:

۱ unusualness یا strangeness که وجه ممیزه آثار ادبی و غیرادبی به صورت اتم است.

نمودار ۱: نحوه تعامل مترجم با نویسنده و متن



نتیجه

گاست مترجم را در فضایی قرار می‌دهد که از آن به فضای مشکک بین‌زبانی یاد می‌شود که تا اینجا بسیار با عمل مترجم در دنیای واقع مطابقت دارد، ولی هنگامی که پای میانجی‌گری به وسط می‌آید، گویا مترجم را در فضایی جدا از دو زبان در نظر می‌گیرد که با زبان اصلی و نویسنده تعامل می‌کند و سپس به انتقال این تعامل در قالب ترجمه می‌پردازد. همین بخش باعث می‌شود گمان رود مترجم به زبان اصلی و نویسنده نزدیک‌تر است تا فضای زبان مقصد و ترجمه، حال آنکه در واقع چنین نیست و گرچه فضای مفاهمه و تعامل زبان مبدأ و اصلی است ولی فضای بازسازی و ایجاد متن زبان مقصد است و نتیجه همه این مفاهمه‌ها تا قلم مقصد به خود نبیند هیچ سودی به مخاطبان زبان مقصد نمی‌رساند. موقعیت آرمان‌شهری مترجم نیز بیش‌تر به خاطر شادی از درک و مفاهمه و اندوه از عدم توانایی در انتقال در ترجمه است، پس هرچه گفتگو با نویسنده وی را شاد نماید، دین حاصل و عدم توانایی در به جا آوردن آنها همیشه جای غبن را باقی می‌گذارد. وقتی گاست سخن از ویژگی‌های سبکی برای تعیین عیار این شادی و اندوه سخن می‌گوید، در حقیقت متن ادبی را نشانه رفته است که در آن ویژگی‌های سبکی و انعکاس من نویسنده در آن اهمیت بیش‌تری دارد تا صرف

مفهوم منتقل شده. در نتیجه، مترجم دو راه پیش خود می‌بیند: یا اینکه ویژگی‌های سبکی را نمی‌تواند نگاه دارد و مجبور به تقلیل از سطح تعامل با نویسنده و کاهش سکوت می‌شود (حالت دو در نمودار ۱) و یا برای حفظ این داشته‌های سبکی باید دست به بازآفرینی و فرارفتن از سطح متن بزند و بدین ترتیب حیطه سکوت متن را به ناچار گسترده‌تر کند (حالت یک در نمودار). این گفته تأییدی است بر عدم وجود تعادل کامل در ترجمه و کاملاً با آرای نوین ترجمه مطابقت دارد که دیگر تعادل یک به یک در آنها مطرح نیست و تعادل چند به چند مانند نقشه مترجم برای عمل در کارزار ارتباطات بین‌زبانی است. ضمناً عدم تعین و قطعیت پیش‌زمینه اکثر مباحث امروزی در باب معناست و گرچه گاست اشاره مستقیمی به معنا نمی‌کند، ولی پرواضح است که همین اتصال و انفصال از تعامل بین‌فردی با نویسنده را دو سطح صورت و معنا می‌بیند که گرچه انتقال معنا گاهی به صورت ضمنی مفروض است ولی گستره خلاقیت مترجم بر دوش استفاده از صور معمول زبانی یا انحراف از آن متکی است تا فحوای کلام. این گفته نیز با حرکت به سوی نظریات نقش‌گرا و تکیه بر کارکرد تا ماهیت اصیل کلام کاملاً سازگار است.

در کل، می‌توان ادعا کرد نظریه گاست در باب ترجمه بسیار به نظریات نقش‌گرایان نزدیک است و ضمن توجه به فرآیندهای ترجمه، به نتیجه و آثار آن نیز توجه شایانی دارد و ترجمه را در حقیقت بازنمودی از نوعی تعامل می‌داند تا بازنمود متن اصلی که دقیقاً قابل انطباق با نقش^۱ و نمایه^۲ متن اصلی است. شاید همین سکوت و ناگفته‌هایی که گاست از آن سخن می‌گوید، در حقیقت حفظ نقش و نمایه متن اصلی گاه فراتر از بیان و انتقال صرف کلمات است و نیاز به خواندن بین‌سطور احساس می‌شود و گاه باید بافت را به بافت بازگردانی کرد و البته گاست از این حقیقت باز می‌ماند که به خاطر تفاوت‌های بین‌زبانی، تعمیم یا تخصیص گاه در ذات عمل ترجمه نهفته است و چاره‌ای جز دستکاری فضای مسکوت باقی نمی‌ماند. همچنین حسن معاشرت و تعامل با نویسنده نیست که همیشه باعث شادی می‌گردد، چراکه در این صورت مقام مترجم به خواننده تقلیل خواهد یافت، بلکه

۱ function یا نقش که قابل انتساب به بافت رویداد ارتباطی، طرفین تعامل یا متن است.

۲ profile که معطوف است به تحلیل و فهرست کردن نقش‌ها و کارکردهای متن اصلی در عمل و موقعیتی حقیقی تا تحلیل داشته‌های ذاتی متن.

درجه و سطح انتقال این درک و هم‌دلی است که می‌تواند رضایت خاطری بر ذهن مغبون از انتقال مترجم باشد.

کتابنامه

- Castro-Paniagua, F. (2001). *English-Spanish Translation, through a Cross-Cultural Interpretation Approach*. US: University Press of America.
- Dobson, A. (1989). *An Introduction to the Politics and Philosophy of José Ortega y Gasset*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dust, P. (1989). *Ortega y Gasset and the Question of Modernity*. Michigan: Prisma Institute.
- Graham, J. (1994). *A Pragmatist Philosophy of Life in Ortega y Gasset*. Missouri: University of Missouri Press.
- Graham, J. (2001). *The Social Thought of Ortega y Gasset: A Systematic Synthesis in Postmodernism and Interdisciplinarity*. Missouri: University of Missouri Press.
- Heidegger, M. (1964). *What is Philosophy?* Malden: Wiley-Blackwell.
- Lasonsky, M. (1999). *Humboldt: 'On Language': On the Diversity of Human Language Construction and Its Influence on the Mental Development of the Human Species*. Edinburgh: Cambridge University Press.
- Mann, D. (1999). History, in H. Gordon (Ed.) *Dictionary of Existentialism* (pp. 181-250). Westport: Greenwood Publishing Group.
- Marías, J. (1967). *History of Philosophy*. California: Dover Publications.
- Nekeman, P. (1988). *La traduction, notre avenir [Translation, Our Future]*. Manchester: Euroterm.
- Orringer, N. (1998). Orteha y Gasset, Jose, in in D. Craig, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London and New York: Routledge.
- Ouimette, V. (1982). *José Ortega y Gasset*. California: Twayne Publishers
- Ortega y Gasset, J. (1935). *Historia como sistema [History as System]*. Unknown.
- Ortega y Gasset, J. (1992). The misery and splendor of translation (Tr. by E. Miller), In R. Schulte & J. Biguenet (Ed), *Theories of Translation: An Anthology of Essays from Dryden to Derrida* (pp. 93-112). Chicago: University of Chicago Press.
- Ortega y Gasset, J. (2002). *What is Knowledge?* (Tr. by J. García-Gómez). Albany: SUNY Press.
- Ryan, B. (Ed.) (1991). *Hispanic Writers: A Selection of Sketches from Contemporary Authors*. Detroit: Gale Research.

- Schulte, R. & Biguenet, J. (Eds.). (1992). *Theories of Translation: An Anthology of Essays from Dryden to Derrida*. Chicago: University of Chicago Press.
- Tosi, A. (2003). *Crossing Barriers and Bridging Cultures: The Challenges of Multilingual Translation for the European Union*. Toronto: Multilingual Matters.
- White, J. (2003). *The Edge of Meaning*. Chicago: University of Chicago Press.